

ابتلائات غرب‌زدگی آل‌احمد برای ایران

قلمیاران، شماره ۱۰، اردیبهشت ماه ۱۳۹۷

www.drmahmoudi.com

تربیت جلال آل‌احمد (۱۳۴۸-۱۳۰۲) در نوشته‌های او به ویژه **غرب‌زدگی و خدمت و خیانت روشنفکران**، تأثیرات زیادی داشته است. چنان که می‌دانیم او از خانواده‌ای روحانی برخاست. پدرش پیش‌نمازی سنت‌گرا و متعصب بود. سخت‌گیری‌های پدر و گسست نسلی میان این دو، تا آن‌مآیه تأثیرگذار بود که هم‌نشینی با عالمی نوگرا و دوران‌دیش همچون سید محمود طالقانی، یا سیاستمداری دانشمند و مَدبر همانند خلیل ملکی، و یا حتی همسرش سیمین دانشور، استاد برجسته دانشگاه، تبلور فرهیختگی و اخلاق، و یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان معاصر ایران، هیچ‌یک نتوانستند این تأثیرات را خنثی و حتی چنان که باید تعدیل کنند. چنین بود که آل‌احمد از برزخ خانواده‌ای متصلب، لاجرم به جهنم حزب توده پرتاب شد و چون وجدان اخلاقی‌ش بیدار بود و مآیه‌هایی از غیرت و شجاعت داشت، از این جهنم فرارکرد تا در خدمت بیگانه متجاوز و بدنامی نباشد که خود را پرچمدار سرخ عدالت می‌خواند و می‌کوشید از طریق حزب توده به عنوان «ستون پنجم» خود، ایران را حتی اگر شده با غل و زنجیر به سوی بهشت کمونیسم رهبری کند؛ بهشتی که موجودی مانند استالین در طبقات بالای آن ساکن بود و بر اتحاد جماهیر شوروی و شرق اروپا، با بی‌رحمی و قساوت، فرمانفرمایی و خدایی می‌کرد. براین اساس، آل‌احمد از سویی تعصب و یک‌دندگی را از خانواده به ارث برد، از سوی دیگر، از کمونیسم روسی (در حد تربیت تشکیلاتی حزبی) چپ‌گرایی و جزمیت را آموخت. او که به غایت تند و عصبی بود و در شتاب‌زدگی گوی سبقت را از بعضی هم‌نسلان خویش ربوده بود، ناآرام و ناشکیبا بود و حوصله درس خواندن نداشت. درس خواندن، افزون بر هوش - که آل‌احمد بهره‌ای از آن داشت - به انگیزه، تلاش، خلوت‌گزینی، تمرکز، مطالعه، تحقیق، پرسشگری، تشکیک، تأمل در خوانده‌ها و شنیده‌ها، روش‌شناسی، نقادی، تخصص و فروتنی نیاز دارد. آل‌احمد چنین شخصیتی نداشت. کارنامه او، تراز دانش و آگاهی او را به ویژه در کارهای تحقیقاتی‌اش نشان می‌دهد. من در کتاب **نواندیشان ایرانی**^۱، فصلی طولانی را به نقد و بررسی کارنامه آل‌احمد اختصاص داده‌ام. از روش‌شناسی او گرفته تا دیدگاه‌هایش در باره غرب، مشروطه و روشنفکران، و نیز داستان‌های کوتاه و بلند او. در پی تکرار عین آن مطالب نیستم. در این نوشتار، نکاتی را درباره **غرب‌زدگی** او به ایجاز می‌نویسم:

۱. غرب با تاریخ، میراث فلسفی، علمی، فرهنگی و تمدنی، انقلاب‌های سیاسی و نیز تحولات اجتماعی، اقتصادی و صنعتی، در **غرب‌زدگی** به گونه‌ای تعجب‌آور به تصویری به غایت سطحی، ناقص و ابتدایی

فروکاسته می شود. این کتاب برآیند مطلق گرایی کسی است که بی محابا در باب غرب و غربیان فتوا می دهد، بدون این که داورهای او از پشتوانه های فلسفی، علمی و تاریخی، بهره ای برده باشد. آشکار است که با این وصف، تراوش های ذهن او درباره ماهیت غرب از سویی و نهادها و ساختارهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در غرب از سوی دیگر، چه می تواند باشد. کسی که از ماهیت چیزی پرسش می کند، گام در وادی فلسفه نهاده است؛ اگر فلسفه نمی داند، چرا باید خود را به زحمت بیندازد و وارد عرصه هایی شود که فوق طاقت او است؟ در این میان، «افادات شفاهی ... حضرت احمد فردید» در باب غرب زدگی، چه در انبان داشت و چه کمکی می توانست به او بکند؟ ارائه تصویری از سازمان ها و نهادهای غربیان (به زعم او) در این کتاب، با ناآگاهی و یا غرض ورزی همراه است. او به خود حق می دهد که «یونسکو، اف. آ. او، سازمان ملل و اکافه» را در کنار «توپ و تانک و بمب افکن و موشک انداز» قرار دهد و این همه را گول زنک های غربی معرفی کند. سازمان ملل متحد (با همه خوش نقشه بودنش، خوش ساخت بودنش، و با همه قناسی ها و پرت هایش)، خانه امید مردم جهان است، نه نهادی غربی و هتک حرمت آن، بی حرمتی به تمام ملل جهان است. کسی حق ندارد به ملل متحد توهین کند و به آن ناسزا بگوید. وانگهی، یونسکو و دیگر نهادهای ملل متحد را در عرض سازمان ملل متحد قراردادن، حاکی از نداشتن اطلاعات ابتدایی از ساختار این سازمان است. ترسیم چنین سیمایی از غرب، نه فقط اکنون بلکه در آغاز دهه ۱۳۴۰ که **غرب زدگی** منتشر شد نیز، به شدت بدوی و عوامانه بود و البته عوام فریبانه. چرا سید فخرالدین شادمان در **تسخیر تمدن فرنگی** که در سال ۱۳۲۶ انتشار یافت و به قول آل احمد بر او «فضل سبق» داشت، اثری از سطحی نگری و سیاست زدگی نسبت به غرب دربرداشت و زبان نوشتاری او به این گونه به الفاظ توهین آمیز آلوده نشده بود؟ آیا این امری تصادفی بود؟ محمد علی فروغی، محمد مصدق، علی اکبر دهخدا، علی اکبر سیاسی، عیسی صدیق، مهدی بازرگان، داریوش شایگان و محمد علی اسلامی ندوشن چرا چنین نکردند؟ اشخاص تحصیل کرده با تکیه به دانش و خرد خویش می گویند و می نویسند، عصای حزم و احتیاط را از کف نمی دهند، اسیر احساسات زود گذرد نمی شوند و نسنجیده به داوری نمی نشینند.

۲. به باور من، پیام **غرب زدگی** آل احمد «غرب شناسی» نیست، بلکه بیانیه ای سیاسی - حزبی با نگاهی چپ گرایانه است که در نهایت، بدون این که ماهیت و صورت غرب را بشناسد، تصویری واقع گریز، غرب ستیز و سیاه از غرب عرضه می کند و با تصدیق های بلا تصور، خواننده کم سواد و شعارزده را به سردرگمی و گمراهی می کشاند. آل احمد رضایت می دهد که تکنولوژی را از غرب بگیریم، اما به فتوای او باید بر علوم انسانی در غرب، خط بطلان بکشیم. او می گوید: «از غرب یک مقدار چیزها ما لازم داریم بگیریم. اما نه همه چیز را. از غرب یا در غرب ما در جست و جوی تکنولوژی هستیم. علمش را هم ازش می آموزیم. گرچه غربی نیست و دنیایی است، اما دیگر علوم انسانی را نه. علوم انسانی، یعنی از ادبیات بگیر تا تاریخ و اقتصاد و

حقوق. این‌ها را من خودم دارم و بldم. روش علمی را می شود از کسی که بلد است، آموخت، اما موضوع علوم انسانی را من خود دارم...» این کلمات آل‌احمد نشانگر ناآگاهی او از مرابطه، داد و ستد و هم افزایی دانش‌ها در طول تاریخ است. غربی- شرقی کردن علوم انسانی در نوشته آل‌احمد، به نظر من ناشی از غرض ورزی نبود، بلکه به دلیل بی اطلاعی او از سرشت و چگونگی نشو و نما و داد و ستد علمی در جهان بود. اگر به عنوان نمونه کسی بگوید ما در علم اقتصاد به آدام اسمیت و ریکاردو نیاز نداریم و خودمان علم اقتصاد داریم، در بهترین شکل قضاوت می توان او را عامی و فاقد دانش و دانایی شمرد. اکنون اگر بگوید ما علم را از بیرون نمی گیریم، بلکه خودمان آن را از ابتدا تا انتها در داخل تولید می کنیم، به ناگزیر بایستی به جد در سلامت فکری او تردید کرد. همین گونه است تاریخ پژوهی، علم حقوق، علم سیاست، جامعه شناسی و ادبیات که خود تجلی اندیشه، اخلاق، تجربه‌های انسانی و زندگی نوع بشر است. این همه، محصول تلاش‌های انسان‌ها در سیاره زمین و در طول تاریخ است. گمان می کنم بزرگان نوآوری همانند ابونصر فارابی که افلاطونی بود و ابوعلی سینا و ابن رشد که ارسطویی بودند، اگر در زمانه ما می زیستند، به این گونه نادانی‌ها و خیال بافی‌ها، از ته دل می خندیدند.

۳. چرا **عرب زدگی** آل‌احمد با استقبال چپ گرایان و کثیری از مبارزان انقلابی در دوران پیش و پس از انقلاب ایران روبه رو شد؟ پاسخ این پرسش را در دو علت اساسی می توان یافت. یکی، محتوای سطحی، ساده و تقلیل گرایانه این کتاب. دو دیگر، بُعد شعاری و غرب ستیزانه آن که در بازار پروتق رادیکالیسم سیاست زده دوران پهلوی و زیر سقف پارادایم انقلاب، بسیار پر مشتری بود و آن را می خواندند و به رونویسی و تکرار مطالب آن تفاخر می کردند. بودند روشنفکران دانشمند و اندیشه وری همچون مهدی بازرگان، داریوش آشوری، داریوش شایگان، فریدون آدمیت و محمد علی اسلامی ندوشن که کار آل‌احمد را دیدند، اما از کنار آن گذشتند. به عنوان نمونه، نقدهای آدمیت و آشوری به **عرب زدگی** هنوز خواندنی و درس آموز است.

پس از انقلاب، آل‌احمد بسیار مورد توجه قرار گرفت و بر صدر نشانده شد، نام او به خیابان و بزرگراه و بازارچه نهاده شد و جایزه ویژه به نام او تأسیس گردید. تا اینجا می توان برداشت کرد که مراتب و مکانته اهل قلم در این دوره جا به جا شد و رعایت نشد. اما این تمام ماجرا نبود. **عرب زدگی** آل‌احمد به مثابه بخشی از نظام باورهای رسمی کشور پذیرفته شد، مبنای نگاه ما به غرب گردید و صورت نهادینه به خود گرفت. این نوشته به جنجال سیاسی علم غربی و علم اسلامی دامن زد؛ غوغای بی حاصلی که از همان آغاز میان تهی بودن آن آشکار بود و اینک پس از گذشت چهل سال، حتی رئیس فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران، نیز به صرافت افتاده و آن را در «دقیقه نود» رد کرده است؛ گرچه این قصه هزار و یک شب، البته از نوع بی محتوا و بی حاصل آن، هم چنان ادامه دارد.

۴. آل احمد در کارجمعی، فارغ از درونمایه و هدف‌های آن، دارای استعداد و مهارت بود. اهل قلم را دورهم جمع می کرد. شجاعت او در دوره زندگی به عنوان کنشگری اجتماعی و سیاسی، کم نظیر بود. او صاحب سبکی مستقل در نثر نویسی بود که برآیند آشنایی او با متون کهن فارسی و سبک نویسنده فرانسوی، لوئیس فردیناند سلین، بود. نثر آل احمد (از مدیر مدرسه به بعد)، به نظر من مهم ترین دستاورد او است. نمی توان نوآوری او را در این مورد نادیده گرفت.

۵. نقادی نوشته‌های آل احمد به ویژه *عرب زدگی* او از این نظر اهمیت دارد که پاره ای از انگاره‌های آن، در دهه‌های اخیر به دقت «نشان» شده است، «پذیرفته» شده است و «به کار گرفته شده» است، و گرنه از نظر محتوایی اهمیتی ندارد. البته مطرح کردن موضوع ما و غرب در حد مسئله یابی، با اهمیت بوده است. کارهای پژوهشی او بخشی از تاریخ روشنفکری ایران، از شهریور ۱۳۲۰ تا میانه دهه ۱۳۴۰ است که ثبت و ضبط شده است؛ تاریخی که نشان می دهد در این سرزمین حرف‌های شعاری، خیالی و جنجالی، دارای بُرد حیرت انگیزی است: به شدت پخش می شود، خلقی را گردمی آورد، غوغا به پا می کند، و در فرجام کار، این حرف‌های بی حساب و کتاب لاجرم در عمل به شکست و ناکامی می انجامد و خیال پردازان پرشور و شیفته را پس از تقلاهای نفس گیر در پیدا کردن مقصران و نیافتن آنان، به انزوای یأس و سرخوردگی درمی افکند. به راستی، این چرخه معیوب در ایران، چه زمانی از حرکت جنون آمیز خود باز می ایستد؟ اگر بخواهم نشانه بدهم، باید بگویم زمانی که اندیشه‌های بزرگانی همچون آخوند خراسانی، محمد علی فروغی، مهدی بازرگان و تداوم نسل گفتمانی آنان در ایران امروز، به درستی خوانده شود، فهمیده شود و به کار گرفته شود. هنوز با همه کوشش‌ها و فداکاری‌های نواندیشان و روشنفکران ما، آن زمان در ایران فرا نرسیده است.

۱. نواندیشان ایرانی، نقد اندیشه‌های چالش برانگیز و تأثیر گذار در ایران معاصر، چاپ چهارم، تهران نشر نی، ۱۳۹۵